

خواست قدرت یا اراده معطوف به قدرت حجیم ترین کتاب فردیش نیچه است. این کتاب اخیراً تحت عنوان اراده قدرت، به ترجمه دکتر مجید شریف (انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۷) منتشر شده است. خواست قدرت نخستین بار در سال ۱۹۰۱، یعنی یک سال پس از مرگ نیچه و حدوداً ده سال پس از دیوانه شدن او، در متنی شامل ۴۸۳ قطعه به چاپ رسید. در چاهای بعدی تعداد این قطعات یا یادداشتها به ۱۰۶۷ عدد رسید. شرح کامل چگونگی جمع‌آوری، ویرایش، انواع تحریف‌ها و سوءاستفاده‌ها، افسانه‌ها و برچسب‌ها، و بحثها و جدالهای مربوط به این کتاب، خود حکایتی طولانی است که پیشتر روایت شده است،^۱ و در اینجا فقط به برخی نکات مهم آن اشاره می‌شود.

محتوای این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌های پراکنده و نامنظمی است که نیچه در فاصله سالهای ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۸ در ده‌ها دفترچه مختلف نوشته است - آنهم از دو طرف، یعنی از چپ به راست و بالعکس. عادت استفاده از دفترچه‌های ناتمام قدیمی که فقط یک طرف آنها پر بوده است نیز تعیین تاریخ دقیق نگارش یادداشتها را ناممکن می‌کند. واقعیت آن است که تقریباً هیچ چیز این کتاب کار خود نیچه نیست، از عنوان و فصل‌بندی و شماره‌گذاری قطعات گرفته تا مسائل مهمتری چون انتخاب و شیوه ارائه یادداشتها. خواست قدرت دربرگیرنده انبوهی از ایده‌ها، براهین، مفاهیم و آموزه‌های گوناگون است که بسیاری از آنها به صورتی گنگ، ناتمام یا نه چندان دقیق، ثبت شده‌اند. این ایده‌ها عمدتاً محصول غنی‌ترین و پرکارترین دوره حیات فکری نیچه‌اند، دوره‌ای که طی آن نیچه چندین کتاب مهم خویش، از جمله دانش شاد (۱۸۸۲)، چنین گفت زرتشت (سه بخش نخست از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵)، و

فراسوی خیر و شر (۱۸۸۶) و تبارشناسی اخلاق (۱۸۸۷)، را منتشر کرد و نگارش چند متن دیگر، شامگاه تنها، دجال، و اینک انسان، را به پایان رساند. غنای فلسفی و مفهومی این دوره به واقع غیرقابل تصور است. از این رو، به هیچ وجه نمی‌توان، به اتکای چند طرح سردستی در مورد عنوان و مطالب کتاب، تعیین کرد که نیچه برای نگارش کتاب خویش از کدام یادداشتها سود می‌جست و آنها را به چه شکلی تنظیم و بیان می‌کرد.

نقطه ضعف یا بدفهمی مهم دیگری که باید بدان اشاره کرد، از شباهت خواست قدرت با سایر کتابهای نیچه ناشی می‌شود، یعنی همان روش استفاده از کلمات قصار یا قطعات و پاره‌های مجزا و پرهیز از هرگونه نظام‌سازی. کاربرد این روش حتی در کتابهایی که نیچه خود به چاپ رساند، موجب آشفتگی، سردرگمی و کج فهمی بوده است و به این گمان دامن زده است که مخالفت نیچه با نظام‌سازی به معنی بی‌نظمی و آشفتگی و گسسته بودن عقاید خود اوست. تصویر رایج از نیچه به منزله یک شاعر نیمه دیوانه که حرفهای عجیب و غریبش دستکم به لحاظ فلسفی بی‌معنا و بی‌ارزش است، براساس همین گمان ساخته شده است (نمونه‌گویی از این تصویر را می‌توان در کتاب مشهور سیر حکمت در اروپا یافت که نویسنده آن به وضوح در برخورد با آراء نیچه سردرگم و گیج شده است و در نهایت نیز به ناچار او را به عنوان یکی از شاگردان مجنون شوینهاور «طبقه‌بندی» کرده است.) البته در تفکر فلسفی جدایی روش و محتوا، نشانه دوری از حقیقت است. غریب نمودن آثار نیچه به یکسان از محتوا و شیوه بیان آنها ناشی می‌شد. او در مقام فیلسوفی مابعد متافیزیکی حقیقتاً یک قرن از زمان خویش جلوتر بود. برای مثال، حمله او به «حقیقت» به منزله یک ارزش، برای تفکری که هنوز اساساً متکی به جدایی منطق و تاریخ است، قابل درک نیست، لیکن این نکته هنوز باقی است که روش نگارش نیچه به «خوانندگان» اجازه می‌دهد تا با آثار او به منزله مخزنی از نقل قولها، لطیفه‌ها و نکات بدیع و طنزآمیز روبرو شوند که صرفاً مناسب اظهار فضل یا آرایش مقالات و سخنرانی‌هایند. از آنجا که خواست قدرت فی‌الواقع

مجموعه‌ای از یادداشت‌های بی‌نظم، ایده‌های شکل نیافته و مطالب تدوین و تدقیق نشده است، تعجبی ندارد که در افکار عمومی همین کتاب به عنوان شاهکار نیچه شناخته شده است. خواست قدرت تصویر رایج از نیچه را مورد تأیید قرار می‌دهد، و از این نظر بی‌شک مضرترین کتاب اوست.

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت این حکم که «خواست قدرت مهمترین کتاب نیچه است» کاملاً غلط، مهمل و بی‌معنی است (این حکم نخستین بار توسط یک فیلسوف فاشیست دست‌دهم به نام آلفرد بوملر بیان شد که پس از روی کار آمدن هیتلر به مقام پرفسوری رسید؛ دوام آن نیز تا حدی مدیون نفوذ گسترده آرای فیلسوفی طراز اول است که او هم از هیتلر پیروی می‌کرد؛ مارتین هایدگر.) و چنانچه دیدیم دلیل اصلی مهمل بودن این حکم آن است که نیچه هرگز چنین کتابی ننوشت. ولی آیا این بدین معنی است که می‌بایست خواست قدرت را ننویسد گرفت؟ چنین کاری بی‌تردید ما را از شناخت برخی از مهمترین ایده‌های نیچه محروم می‌کند، ایده‌هایی که برای درک و تفسیر فلسفه او حیاتی‌اند.

ظاهراً بهترین راه برای حل این مسئله، گزینش است،^۲ بویژه گزینشی که به یاری شروح، پانویسها و توضیحات اضافی (در قالب مقدمه، موخره و غیره) تکمیل شده باشد. مسلماً مبنای چنین گزینشی در درجه اول آثار و آرای خود نیچه و در درجه دوم تفاسیر ارائه شده از آنهاست.^۳ ولی از آنجا که قصد ما صرفاً معرفی و نقد خواست قدرت است نه گزینش و ویرایش مطالب آن، پس نیازی نیست تا برای ادامه کار خویش چنین مبنایی فراهم آوریم.

به اعتقاد والتر کافمن، مترجم و مفسر مشهور آثار نیچه، خواست قدرت «حاوی مطالب بسیاری است که هیچ مشابه یا هم‌تای نزدیکی در آثاری که نیچه کامل کرد، ندارند.»^۴ او در ادامه مطلب خویش، با توجه به تقسیم خواست قدرت به چهار بخش یا کتاب اصلی، به سه مورد مهم اشاره می‌کند. مطالب تاریخی مربوط به نیهیلیسم اروپایی در کتاب اول، تأملات و آرای معرفت‌شناختی متعلق به کتاب سوم، و تلاش‌های

اراده^۵ به قدرت

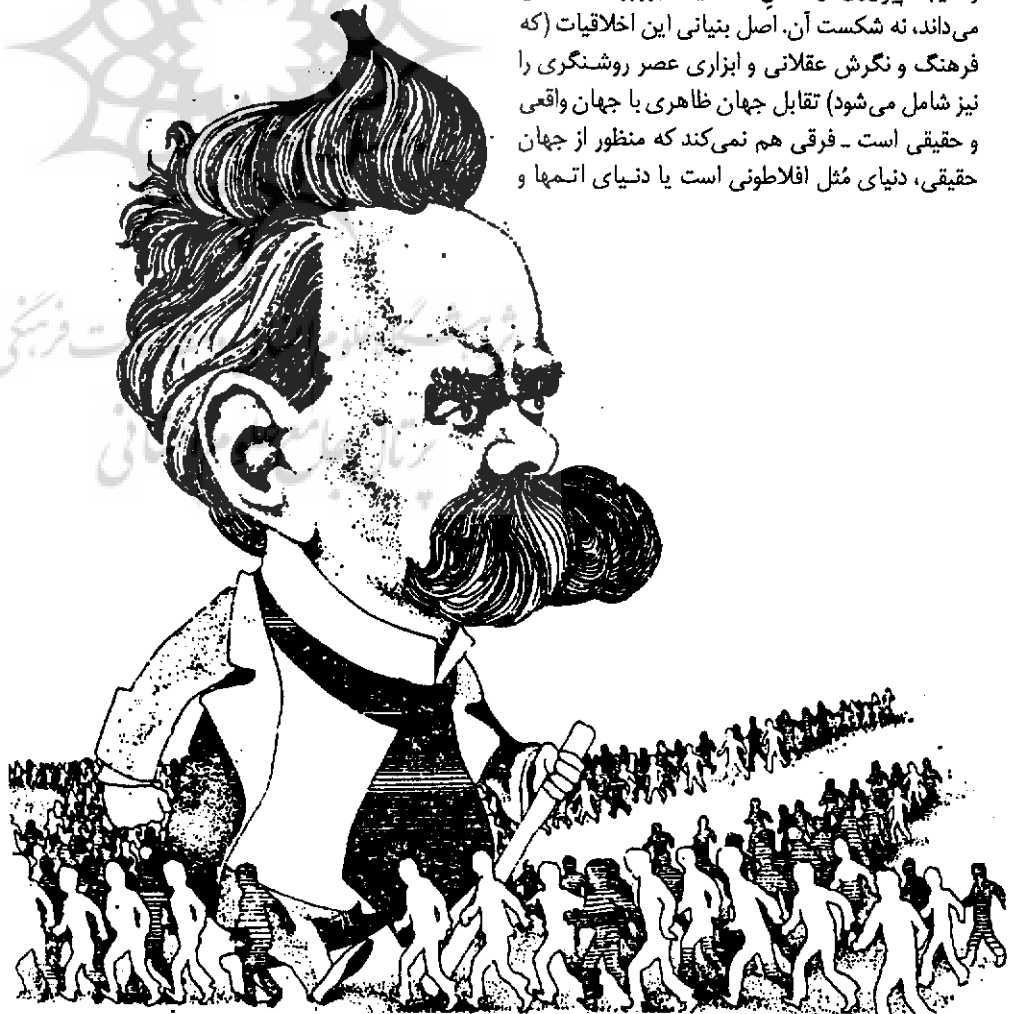
مراد فرهادپور

نیچه برای اثبات آموزه «بازگشت جاودان» یا «تکرار ابدی رخدادهای واحد» در پایان کتاب چهارم. مثالهایی که کافمن ارائه می‌دهد، البته همراه با تأکیدات مکرر بر فراوانی آنها، معرف سلیقه و برداشت فلسفی خود اوست. اما به نظر می‌رسد که مثال دوم او، بویژه به لحاظ فلسفی، پذیرفتنی‌تر است. مطالبی که نیچه در بخش اول کتاب سوم، موسوم به «خواست قدرت به منزله معرفت» مطرح می‌کند، به لحاظ نقد ریشه‌ای تفکر متافیزیکی بسیار مهم و حیاتی است. این تفسیر تا حدی نیز مبتنی بر شرایط و مقتضیات حال حاضر است (البته به تعبیری خاص ما در همه حال از دیدگاه خودمان و براساس علایق و پیش فرضهای خودمان دست به تفسیر می‌زنیم)، زیرا عمدتاً همین بخش از آرای نیچه است که او را به نیای پست مدرنیسم و یا نفوذترین متفکر دو دهه اخیر بدل کرده است. در حالی که تفسیر او از ظهور نیهیلیسم یا هیچ‌انگاری احتمالاً برای روشنفکران و هنرمندان و فلاسفه اگزستانسیالیست دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جذابترین بخش اندیشه او بوده است. ما نیز در ادامه این نوشته توجه خود را عمدتاً به این بخش معطوف می‌کنیم.

چهار کتاب اصلی تشکیل دهنده خواست قدرت، به ترتیب عبارتند از «نیهیلیسم اروپایی»، «نقد برترین ارزشهای گذشته»، «اصول یک ارزشگذاری جدید» و «انضباط و پرورش انواع». مهمترین نکته استدلال نیچه درباره ظهور نیهیلیسم اروپایی آن است که او نیهیلیسم را نتیجه پیروزی و تحقق اخلاقیات بورژوا - مسیحی می‌داند، نه شکست آن. اصل بنیانی این اخلاقیات (که فرهنگ و نگرش عقلانی و ابزار عصر روشنگری را نیز شامل می‌شود) تقابل جهان ظاهری با جهان واقعی و حقیقی است. فرقی هم نمی‌کند که منظور از جهان حقیقی، دنیای مثل افلاطونی است یا دنیای اتمها و

قوانین علم فیزیک. در هر صورت، نیهیلیسم زمانی بروز می‌کند که ما بنیاد و معنایی غایی و مطلق را به جهان نسبت دهیم و، به قول نیچه، در نتیجه فقدان این بنیاد یا معنا نهایتاً از هر معنایی دلزده شویم. نیهیلیسم اروپایی که نیچه به ظهور آن در عرصه‌های علوم طبیعی، اقتصاد و سیاست، و هنر اشاره می‌کند، نوعی «یأس و نومیدی تعمیم یافته» است. این یأس و دلزدگی، به لحاظ فلسفی، ثمره بیش از ۲۵ قرن تلاش برای توجیه خدانشناسانه و تبیین هستی‌شناسانه زندگی و جهان براساس سه مقوله «وحدت»، «هدف» و «حقیقت» است (قطعه ۱۲، ص ۳۲)؛ یعنی آن که جهان برخوردار از کلیت، غایت و حقیقت یا معنایی قطعی و روشن است. شکست این تلاش متافیزیکی، یا به قول هایدگر هستی - خدانشناسانه، تمدن اروپایی را با دو واقعیت مهم روبرو ساخته است: اولاً، جهان، چه درونی و چه برونی، فی‌نفسه هیچ معنا و ارزشی ندارد، یا به عبارتی دیگر چه در عرصه واقعیت عینی و چه در عرصه آگاهی ذهنی چیزی به نام «شیء فی‌نفسه» یا «مفاهیم و حقایق فی‌نفسه» وجود خارجی ندارند.

قبول این واقعیت، یعنی رویارویی با آن «نیستی» یا «هیچی» که در دل هستی و تمامی موجودات نهفته است، همان نیهیلیسمی است که به انسان اروپایی نشان داده علم، تکنولوژی، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و هنر او تا چه حد بی‌معنا و تو خالی است. اما پذیرش انفعالی نیستی و «هیچ‌انگاری» همه مسئله نیست.



واقعیت دوم، که به یک معنا بنیان و پیش فرض اولی است، در این نکته خلاصه می‌شود که همه این ارزشها، معانی، غایات، ذوات، حقایق، و اصول مطلق و بی‌زمان و جهانشمول را ما خود به زندگی و هستی و موجودات نسبت داده بودیم. این نکته دوم واقعیت بسیار مهم و در عین حال خوفناک است که فراموش کردن آن برای نوع بشر و ادامه حیات او در جهانی «عینی» شرطی ضروری است. به بیان رسا و موجز خود نیچه: «در یک کلام تنها به لطف فراموش کردن این واقعیت که او خود جهان را به شیوه‌ای هنری خلق می‌کند، آدمی می‌تواند در آرامش و امنیت زندگی کند.»^۵

خلق جهان به شیوه‌ای هنری فی‌الواقع نکته اصلی معرفت‌شناسی نیچه نیز هست. به اعتقاد او رابطه میان مفهوم و مصداق امری سراپا زیباشناختی و فاقد هرگونه منطقی یا عینی است (آرای زبان‌شناسان مهمی چون دوسوسور و چومسکی در باب دلخواهی بودن نسبت دال و مدلول مؤید این نظر نیچه است). آدمی از طریق نامها و مفاهیم و به یاری زبان، آنچه را که معمولاً «واقعیت» نامیده می‌شود خلق می‌کند. کافی است تا از دیدگاه یک حشره یا موجودی با اندامهای حسی متفاوت از خودمان به جهان بنگریم تا مصنوعی بودن این «واقعیت عینی» آشکار شود (یا آن که می‌توانیم، همچون خود نیچه، با فاصله گرفتن از همه صور حیات حکایت دیگری را آغاز کنیم و بگوییم: «روزی روزگاری، در یکی از گوشه‌های پرت و دورافتاده عالمی، که خود مجموعه پراکنده‌ای است از منظومه‌های خورشیدی... ستاره کوچکی وجود داشت که در یکی از سیارات آن جانورانی زیرک، دانستن را اختراع کردند... پس از آنکه طبیعت چندباری نفس کشید، ستاره سرد و منجمد شد و جانوران زیرک ما نیز به ناچار تسلیم مرگ شدند.»^۶)

«خواست قدرت به مثابه معرفت» یکی از طرق خلق جهانی امن و آرام است. اما زبان هم می‌تواند به اندازه خود «جهان»، آشفته و بی‌نظم، بازیگوش و خیالی، و غنی و خلاق باشد. خلق جهانی امن و آرام محتاج مهار و آژدها، استعاره‌ها، نمادها و سایر اجزای سپاه متحرک زبان است. و بدین ترتیب است که زبان غیر مجازی عقل و علم از زبان مجازی شعر و هنر جدا

اراده قدرت

فریدریش نیچه

مجید شریف

جامی، ۱۳۷۷

می‌گردد، تا شکل‌گیری «واقعیت عینی» ممکن شود. زیرا به اعتقاد نیچه «نه روح، نه خرد، نه تفکر، نه آگاهی، نه جان، نه اراده، نه حقیقت - هیچ کدام - وجود ندارند: همگی خیالاتی هستند که به هیچ کار نمی‌آیند. مسئله ذهن و عین، مطرح نیست، بلکه فقط حکایت گونه خاصی از حیوان [آدمیزاد] است که تنها... به برکت نظم در یافتها» و ادراکات حسی خود می‌تواند رشد کند (قطعه ۴۸۰، ص ۳۹۰).

جهان واقعی صرفاً تفسیری است متکی بر نیازها و خواسته‌های آدمی، تفسیری که بنا به ساختار زبان و تفکر ما متضمن وجود یک مفسر است. این مفسر به زبان فلسفی «سوژه» یا همان «فاعل شناسایی، کنش، و...» نامیده می‌شود. در نظر نیچه اعتقاد به «سوژه» بنیان همه تصورات متافیزیکی است، زیرا مقوله یا مفهوم اصلی متافیزیک، یعنی مفهوم ذات یا جوهر، «پیامد مفهوم سوژه است، نه بالعکس». توضیح این رابطه، بخش مهمی از معرفت‌شناسی و همچنین کل فلسفه نیچه را روشن می‌سازد.

به گفته نیچه «زندگی بر باور به دوام و نظم مکرر اشیا و امور استوار است... منطقی کردن، عقلانی کردن و نظم بخشیدن از لوازم زندگی‌اند.» (قطعه ۵۵۲، ص ۴۳۶، ترجمه تغییر داده شده است). مفاهیم فلسفی ذات، ماهیت و جوهر نیز، در تقابل با صفات و أعراض متغیر، دقیقاً بر نظم و دوام اشیا دلالت دارند.

به همین دلیل است که از دید فلاسفه، جهان واقعی، حقیقی و عینی همواره همان جهان ذاتی یا جوهری بوده است، یعنی جهانی بری از تضاد، تغییر، زمان و صیوروت یا همان عالم لاهوتی ماورای کوزن و فساد. نیچه بر آن است که اعتقاد به جوهر یا همان ذات بسیط و جاودان و تغییرناپذیر که در پس ظاهر نهفته است، نخستین بار در ارتباط با نفس بشری پدید آمد، و حاصل آن نیز ظهور مفهوم افلاطونی «روح» یا «جان» فناپذیر و مستقل از حیات جسمانی بود که پس از استحاله‌های فراوان، در فلسفه و معرفت‌شناسی مدرن به سوژه استعلایی دکارت و کانت بدل شد. مفهوم افلاطونی روح فناپذیر و خلود نفس، که از قضا با آموزه‌های ادیان وحیانی که بر معاد جسمانی تأکید می‌ورزند ناسازگار است، مبین جوهری شدن نفس بشری بود، یعنی مبین این تصور خیالی که حالات گوناگون نفس ما همگی معلول یک جوهر بنیادین هستند (قطعه ۴۸۵). مفهوم سوژه نیز به نوبه خود با فرافکندن مفهوم جوهر به جهان بیرون و انتساب آن به سایر اشیا باور به مقولات متافیزیکی «حقیقت» و «واقعیت» را ممکن ساخت. نفس یا سوژه در مقام جوهر علت همه اعمال قلمداد شد (قطعه ۴۸۸) و سپس آدمی به تقلید از مدل یا الگوی سوژه جوهری،

واقعی و جوهری بودن اشیا و امور را ابداع کرد (قطعه ۵۵۲).

البته مطالب فوق حتی به لحاظ توضیح آرای معرفت‌شناختی نیچه در فصل سوم خواست قدرت هم کافی و رسا محسوب نمی‌شوند، چه رسد به کل معرفت‌شناسی یا فلسفه نیچه. اما قصد ما نیز صرفاً اشاره به برخی از مهمترین اندیشه‌های فلسفی نیچه بود تا ربط آنها با دیدگاه‌های وی در زمینه اخلاق و ارزشگذاری روشنتر شود. شاید بتوان گفت که مهمترین نتیجه انتقاد ریشه‌های نیچه از کل سنت و تمدن متافیزیکی مغرب زمین، گذشته از طرح مسئله ظهور نیهیلیسم در عصر جدید، غفلت همه ما از این نکته مهم و بنیادین است که «شدت و عمق حس ما از زندگی و قدرت... سهم ما از «وجود» و «واقعیت» را تعیین می‌کند» (قطعه ۴۸۵).

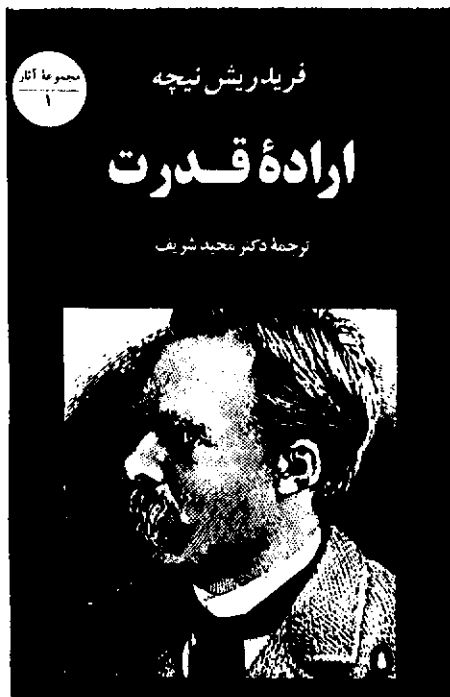
حال بهتر است به طرح نکاتی درباره ساختار و زبان خواست قدرت و نقاط قوت و ضعف ترجمه فارسی این کتاب بپردازیم. همانطور که گفتیم این کتاب مجموعه‌ای است از یادداشتهای پراکنده و ناتمام که بسیاری از آنها نه فقط به لحاظ عمق و ارزش محتوای فکری، بلکه از نظر شفافیت و روشنی زبان و شیوایی بیان مطلب با یکدیگر متفاوت‌اند. برای خواننده‌ای که با فلسفه نیچه آشنایی ندارد، این مجموعه حجیم از یادداشتهای پراکنده ممکن است حاصلی جز سردرگمی در پی نداشته باشد. در واقع فقدان یک مقدمه کم و بیش مفصل و فنی درباره آرای نیچه و همچنین مجموعه‌ای از پانویس‌های داخل متن برای روشن ساختن اهمیت، ارزش، ربط و دلالت مطالب کتاب، یکی از نقاط ضعف اصلی ترجمه فارسی است.^۷ مقایسه نیچه با شعرا و عارفان فارسی زبان فقط به این سردرگمی شدت می‌بخشد. فی الواقع رسم و سنت باستانی مقایسه متفکران غربی با عرفا و اهل تصوف چنان رایج و فراگیر شده است که هیچ بعید نیست یکی از این روزها دولت و انقلاب لنین نیز با مقدمه‌ای در وصف «تفکرات عرفانی» ولادیمیر ایلیچ اولیانوف منتشر شود. اما تا آنجا که به نیچه مربوط می‌شود باید گفت اگر این نویسندگان و مترجمان برای اصطلاحات عرفان و عرفانی معنا و اعتباری قائل‌اند، آنگاه تردیدی نیست که نیچه یکی از ضدعرفانی‌ترین متفکران همه اعصار و قرون بوده است. نقل یکی از کلمات قصار نیچه برای بیان احساس وی نسبت به عرفان کافی است: «تبین‌های عرفانی ژرف محسوب می‌شوند. حقیقت آن است که آنها حتی سطحی هم نیستند.» (دانش شاد، قطعه ۱۲۶).

راه دیگر غلبه بر این مشکل، چنانچه اشاره شد،

چاپ گزیده‌ای از یادداشتهای کامل شده‌ای است که نکات اصلی و مهم استدلال نیچه را به زبانی روشن بازگو می‌کنند. برای آن دسته از خوانندگانی که به فلسفه، بویژه فلسفه تحلیلی و مسائل معرفت‌شناختی، علاقه دارند، بهترین کار آن است که نخست بخش اول کتاب سوم را مطالعه کنند و سپس به سراغ تحلیل تاریخی - فلسفی نیچه از نیهیلیسم اروپایی بروند. البته باید توجه داشت که یکی از مهمترین و نادرترین ویژگی‌های اندیشه نیچه، که در عین حال نمایانگر سختی او با هگل و سنت هگلی است، کنار نهادن ورد جدایی میان تاریخ و منطق یا تفکر تاریخی و تفکر فلسفی است - به قول تنودور آدورنو آثار نیچه در قیاس با کتابهای بوخارین و امثال او، واجد سهم بیشتری از حقیقت تاریخی است.

داشتن نوعی زمینه قبلی یقیناً برای درک بهتر مطالب این کتاب مفید و از پاره‌ای جهات ضروری است، ولی حتی آن خواننده‌ای که بدون هرگونه آگاهی و آمادگی قبلی به سراغ خواست قدرت می‌رود، بی‌نصیب نمی‌ماند. نوشته‌های نیچه همواره سرشار از نکات بدیع و جرقه‌های فکری است، و در برخی موارد نیز ایده‌های او با چنان درخششی ذهن خواننده را روشن می‌کند که آن عبارت مشهور وی درباره خودش، «من انسان نیستم، من دینامیت‌ام»، کاملاً موجه به نظر می‌رسد. بعلاوه، زبان و فضای نوشته‌های او تقریباً همواره، همچون هوای قلل کوهستانی، روشن و شفاف و بُرنده است، و در تقابل با فضای کدر، خفه، سنگین و «عرفانی» متون هایدگری، به تفکر اجازه می‌دهد تا آزادانه نفس بکشد و به چابکی گام بردارد. در نوشته‌های نیچه نه از فضل فروشی خبری است نه از جعل لغات و زبان زرگری (جارگون Jargon) یا از تدریس اصول به سبک استالینی، در عوض آثار او سرشار از طنز و استعاره‌ها و تشبیهات زیباست.

اما در مورد ترجمه فارسی کتاب باید گفت که روی هم رفته کار موفقی است، هرچند برخی از عبارت آن



فریدریش نیچه

اراده قدرت

ترجمه دکتر محمد شریف



گنگ و ناروشن می‌نماید، که احتمالاً بارزترین آنها همان عنوان کتاب است. نیچه، بویژه در مسائل فکری و زبانی، اهل سازش و میانه‌روی نبود. پس شاید عجیب نیست که تلاش مترجم برای ایجاد سازش میان دو عنوان قدیمی و جدید - یعنی اراده معطوف به قدرت و خواست قدرت - به نتیجه‌ای چنین بی‌معنا و بی‌مزه، اراده به قدرت، منجر گشته است.

بی‌شک یکی از محسنات این ترجمه آن است که از سبک و زبان چنین گفت زرتشت تقلید و پیروی نکرده است. این سبک که خود تقلیدی کم و بیش هزل‌آمیز از سبک نگارش کتاب مقدس (و معروف به mock biblical) است، کاملاً با انگیزه و محتوای فلسفی چنین گفت زرتشت تطابق دارد. برگردان این سبک و زبان به فارسی توسط داریوش آشوری، که به واقع مترجم اصلی آثار نیچه بوده و به عنوان شارح و مفسر نیز سهم بسزایی در معرفی آرای او داشته است، با موفقیت همراه بود. لیکن متأسفانه استفاده از همین نثر و سبک بیان در ترجمه تبارشناسی اخلاق نه فقط قرائت و درک مطالب کتاب را دشوار کرده است، بلکه انگیزه فلسفی آن را نیز تا حدی مخدوش و پنهان ساخته است. زیرا تبارشناسی متشکل از سه رساله است که هریک به لحاظ بزرایی اندیشه و روشنی زبان و خصلت جدلی اما به‌غایت ساده و روان بیان مطالب با بسیاری از رساله‌های جدلی - فلسفی مارکس، مثلاً فقر فلسفه یا ایدئولوژی آلمانی (بخش مربوط به فویرباخ)، یا مقالات شوپنهاور، پاسکال و امرسون، برابر یا حتی از آنها برتر است.

نثر ترجمه فارسی خواست قدرت تا حدی یکدست و یکنواخت به نظر می‌رسد. این امر در مورد یادداشت‌هایی که با عجله و بد نوشته شده‌اند حسن محسوب می‌شود، اما در مورد آن قطعات و عباراتی که بیانگر قدرت نیچه در مقام یکی از برجسته‌ترین نثرنویسان ادبیات آلمان‌اند، احتمالاً حق مطلب را ادا نمی‌کند. عبارات ترجمه فارسی قابل فهم و عمدتاً بری از خطاهای مفهومی و احتمالاً فاقد هرگونه خطای فاحش‌اند. اما ترجمه فارسی کاملاً بری از خطا نیست - که با توجه به حجم کتاب امری طبیعی و تا حدودی اجتناب‌ناپذیر است - و ما نیز برای نمونه به یک مورد اشاره می‌کنیم. آخرین قطعه کتاب، که از قضا قطعه‌ای مشهور است که در بسیاری موارد نقل می‌شود، حتی در ترجمه انگلیسی کافمن نیز به شعری منثور می‌ماند که ضرب آهنگی تند داشته، انبوهی از تصاویر خیالی را چونان طوفانی سهمگین به حرکت می‌اندازند. در این قطعه زبان و اندیشه به معانی گوناگون فلسفی و ادبی یکی می‌شوند. اما در ترجمه فارسی تقریباً هیچ نشانی از موارد فوق به چشم نمی‌خورد.^۸ برای مثال، عبارت

«در کل، اندازه‌های دگرگونی‌ناپذیر دارد، موجودی خانه‌اش نه خرج می‌شود و نه هرز می‌رود، اما نیز بر درآمدش افزوده نمی‌شود؛ محصور در حصار «هیچی» است.» علاوه بر آن که نازیباست و در جمله آخر نیز تقریباً به مرز بی‌معنایی می‌رسد، به کلی با ریتم و فضا و نثر «طوفانی» این قطعه ناسازگار است. چند سطر پایین‌تر چنین می‌خوانیم «بلکه همچون فضایی از نیروی سراسری... فزاینده در اینجا و در عین حال کاهنده در آنجا؛ دریایی از نیروها... در حال سیلان معکوس، با سالهای عظیم رجعت»، (تأکید از من). عبارت «فضایی از نیروی سراسری» به واقع بی‌معناست؛ قصد نیچه اشاره به فضای نیوتونی است که منطقاً می‌تواند در هر جایی پریا از سر تصادف خالی باشد - نظیر فضای مرده و تهی میان ستارگان یا کهکشان‌ها - او در تقابل با این فضای مکانیکی و یکنواخت و تهی به «فضایی سراسر انباشته از نیرو» اشاره می‌کند. در قسمت بعدی عبارت با افزودن «و در عین حال» نه فقط ضرب آهنگ کلام، که به لطف حذف افعال ایجاد شده است، در هم می‌شکند، بلکه کل عبارت به نامه‌های اداری یا مقالات ظاهراً جدی ژورنالیستی شبیه می‌شود. «سیلان معکوس» را می‌توان به «طغیان و بازگشت» یا «طغیان رو به پس» یا هر چیزی غیر از «سیلان معکوس» ترجمه کرد. اما عبارت «با سالهای عظیم رجعت» یقیناً از مرز بی‌معنایی رد شده است، و صرف نظر از فقدان زیبایی و آهنگ کلام، مبین یک خطای مفهومی است. این عبارت به صورت کاملاً تحت‌اللفظی ترجمه شده است، در حالی که می‌توان آن را براساس زمینه و فحوای کلام نیچه به «با ابدیتی از تکرار» یا چیزی نظیر آن ترجمه کرد. در آخرین سطور این قطعه نیز جناس لفظی میان "will" و "good will" باز هم به صورتی ناقص و تحت‌اللفظی به «بدون اراده، مگر این که یک حلقه این اراده نیک را داشته باشد که تا ابد در مدار خودش، گرد خویش بچرخد» ترجمه شده است. بخش آخر این جمله، دستکم در متن انگلیسی کافمن اصلاً وجود ندارد، و ترجمه درست آن قاعدتاً این گونه خواهد بود «بدون خواست [یا نیت]، مگر آن خواست خیری [یا نیت خیری] که حلقه برای خویش دارد.» اما، چنانچه گفتیم، این گونه موارد در کتاب نادر است. خواست قدرت یا اراده قدرت یکی از آثار مهم کل فلسفه مدرن است. از این رو ترجمه و چاپ آن برای همه علاقمندان و دانشجویان فلسفه، ورشته‌های دیگری چون جامعه‌شناسی، تاریخ، ادبیات و زیباشناسی، فرصتی فراهم می‌آورد تا با تفسیری بدیع و جذاب از مسائل تخصصی رشته خود، و مهمتر از آن، با نگرشی جدید و تکان‌دهنده نسبت به مسائل ریشه‌ای

انسان مدرن و تناقضات تمدن و فرهنگ مدرن آشنا شوند.

پانوشته‌ها:

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد رک به مقدمه والتر کافمن بر Friedrich Nietzsche, *the will to power*, ed. W. Kaufman, Vintage Books, 1968.

۲- برای مثال می‌توان به گزینش مارک تیلور در کتاب *Deconstruction in Context: Literature and Philosophy*, the University of Chicago Press, 1986.

اشاره کرد. برای ترجمه فارسی این گزیده رک به:

فردریش نیچه، «اراده معطوف به قدرت»، ترجمه میترا رکنی، در مجله فرهنگ، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، کتاب پانزدهم، پاییز ۱۳۷۲، صص ۷۶ - ۳۷.

۳- گذشته از برخی آثار خود نیچه که بیشتر آنها با تلاش داریوش آشوری ترجمه شده‌اند، و غالباً خود ایشان در قالب مقدمه‌ها و پانویس‌ها آرای نیچه را شرح داده‌اند، می‌توان به کتاب کاپلستون درباره نیچه و همچنین کتاب نیچه، نوشته ج. پ. استرن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح نو، اشاره کرد.

در مورد منابع انگلیسی نیز باید از انبوه مقدمه‌ها، مؤخره‌ها، شروح، پانویس‌ها، مقالات و کتابی که والتر کافمن بر ترجمه‌های خویش از آثار نیچه یا درباره نیچه نوشته است، یاد کرد.

برای دقیق‌ترین و مفصلترین تحلیل از آرا و براهین و آموزه‌های فلسفی نیچه، بویژه از دیدگاه سنت فلسفه تحلیلی، رک به

Richard Schacht, *Nietzsche, R.K.P.*, London, 1985.

برای آشنایی با یک نمونه از انبوه تفاسیر «پست مدرنیستی» از فلسفه نیچه رک به:

Gilles Deleuze, *Nietzsche and philosophy*, the Athlone Press, London, 1983.

4- *The will to power*, P. XIV

۵- فردریش نیچه، درباره «حقیقت و دروغ به مفهومی غیراخلاقی» ترجمه مراد فرهادپور، فصلنامه ارغنون، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۲، ص ۱۲۹.

۶- همانجا، ص ۱۲۱.

۷- حتی خوانندگان انگلیسی زبان نیز به رغم دسترسی به ترجمه انگلیسی همه آثار نیچه و همچنین صدها کتاب و مقاله درباره زندگی و آرای نیچه به کمک مقدمه‌ها، شروح و پانویس‌های والتر کافمن که بیشتر بدانها اشاره شد، با کتابهای نیچه «خو» گرفتند.

۸- ترجمه خانم رکنی، که خود مسلماً کامل و مصون از خطا نیست، علاوه بر آن که در بیان مفاهیم این قطعه رساتر است، ریتم و تصاویر شعری کلام نیچه را نیز بهتر بازگو می‌کند.